

مطالعاتی دربارهٔ تاریخ زهد اسلامی (حسن بصری) از هلموت ریتز

ترجمه و تلخیص: پروانه عروج‌نیا

هر کس که دو کتاب ماسینیون یعنی مصائب حلاج و مقاله‌ای درباره خاستگاه‌های واژه فنی تصوف^۱ را می‌خواند، برای یافتن منابعی که مطالب و دیدگاه‌های او بر آنها تکیه دارد به دشواری می‌افتد و نمی‌تواند درباره درستی آرای او قضاوت کند، اما کتاب اخیر او مجموعه متون چاپ شده نشده درباره تصوف در جهان اسلام^۲ که در سال ۱۹۲۹ برخی از متون اصلی اسلامی را در آن چاپ رساند، این انگیزه را به من داد که به تحقیق پیرامون عقاید ماسینیون براساس مستندات او بپردازم. به همین منظور بخشی از کتاب سوم او را که مربوط به منابعی درباره حس بصری است (که بیشتر از کتاب حلیه الاولیاء گرفته شده است)، انتخاب و آنها را با نظرات او در بخشهایی از دو کتاب اول و دوم دربارهٔ حسن بصری مقایسه کردم.

ماسینیون در کتاب سوم، گزارش‌های مربوط به حسن را از حلیه و طبقات ابن سعد جمع‌آوری کرده است. اما علاوه بر این منابع، دربارهٔ حسن کتاب‌هایی مانند البیان جاحظ، عیون الاخبار ابن قتیبه، المختار من مناقب الاخیار ابن اثیر و آداب الحسن ابن جوزی نیز وجود دارد که از مهمترین منابع درباره حسن است. سخنان حسن جزو بهترین نثرهای عربی کهن به شمار می‌آید و بیپرده نیست که سخن‌شناسانی چون جاحظ سخنان او را جمع‌آوری کردند. نه تنها سخنان حکیمانه وی بلکه احتجاجات کلامی او در سندی که در انتهای مقاله ارائه خواهد شد،^۳ یگانه نوشته کلامی قدیمی در آن دوران و در نوع خود بی‌نظیر است.

از مجموع سخنان حسن بصری می‌توان ویژگی‌های شخصیت وی را بازسازی کرد. مهمترین و شاید اصلی‌ترین ویژگی بارز او زهد و پارسایی است. البته خطاست اگر از برخی شباهت‌های حسن با زاهدان قدیمی مسیحی استنباط کنیم که وی زاهدی دنیاگریز بوده است. از جمله دلایل این ادعا، خصوصیات اخلاقی او از جمله مهمان‌نوازی و کمک به مردم، و سخنان وی درباره وظایف مسلمین است.^۴ سخنان وی شاهدهی بر مشارکت زنده و فعال او در محیط اجتماعی و برای سعادت برادران دینی‌اش بوده است.^۵ وی وظیفه خود می‌دانست که همکیشان خود را انذار دهد و در عین حال آگاه بود که خودش کامل نیست. طبرسی در احتجاج نقل می‌کند که امام زین‌العابدین (ع) وقتی حسن را مشغول وعظ دید، او را از این کار منع و توصیه کرد که به محاسبه نفس خود بپردازد.^۶ ماسینیون در کتاب دومش (ص ۹۳) از این حکایت

نتیجه گرفته که امامیه وعظ حسن را انکار کرده‌اند، حال آن که به نظر من این گفتار امام زین‌العابدین (ع) که مورد تحسین حسن نیز قرار گرفت، ناظر بر این عقیده حسن و سایر واعظان است که نفس خود را نباید در مواظب فراموش کرد. البته محاسبه نفس یا کنترل نفس و عرضه آن بر قرآن که از جمله دغدغه‌های او بود،^۶ نشان می‌دهد که مشارکت او در زندگی اجتماعی مردم هدف اصلی او نبود و بعلاوه این اختلاط با مردم به منزله مشارکت در مسائل سیاسی هم نبود (البته به این نکته بعداً بیشتر می‌پردازیم). به هر حال گر چه در میان سخنان وی توصیه به محاسبه نفس اندک است، اما این سخنان از مهمترین آموزه‌هایی است که حارث محاسبی به عنوان مؤسس کنترل نظاممند اخلاقی آن را بسط داده است. البته نمی‌توان گفت که حسن تنها موجد چنین اندیشه‌هایی در اوست، ولی بذر این اندیشه را در مراحل اولیه در آرا و سخنان حسن می‌توانیم یافت. از این‌رو، سخنان وی می‌تواند تمهیدی بر اظهارات حارث باشد. وجود چنین اندیشه‌هایی در اوست که وی را بیشتر شخصیتی زاهد و واعظ می‌سازد تا محدث و فقیه.

از دیدگاه ماسینیون حسن فقیه و محدث بود، برخی مستندات ماسینیون هم در این باره شدید در ظاهر تأییدی بر همین نظر باشد،^۸ برگ‌اشتریسر^۹ در مقاله خود درباره حسن بصری (ص ۵۵) درباره ارزش تاریخی اطلاعات مربوط به

فقیه بودن حسن بحث کرده است و ما در اینجا این موضوع را نمی‌خواهیم تفصیل دهیم و البته نمی‌خواهیم هم بگوییم که او اصلاً فقیه نبود، کسانی از جمله قتاده درباره حسن گفته‌اند که او حلال و حرام را می‌شناخت^{۱۰} و فقیه‌تر از او نیست و یا ایوب گفته است که اگر حسن را ندیده بودم، می‌گفتم من با هیچ فقیه‌ی هم‌نشین نبوده‌ام.^{۱۱} از این جملات می‌توان استنباط کرد که حسن تحصیلات و مطالعات خوبی در زمینه فقه داشته، اما فقیه بودن به معنای خاص کلمه درباره او صدق نمی‌کند و جملاتی هم که برداشت فقیه بودن وی از آنها می‌رود، بیشتر ناظر بر پرهیزگاری و دغدغه‌های او در رعایت حلال و حرام و انجام مستحبات شرع است.^{۱۲} کلمات قصار خود حسن درباره فقیه واقعی نیز دلالت بر مواضع پرهیزگارانه او دارد.^{۱۳} حسنی که دغدغه آخرت داشت نمی‌توانست چندان دغدغه روابط دنیوی در میان انسان‌ها آن گونه که در فقه از آن سخن می‌رود، داشته باشد.

حسن را حتی نمی‌توان به معنای دقیق کلمه محدث دانست، شیوه حدیث گویی او نقل معنا بود.^{۱۴} می‌گویند که وی در میان برخی محدثان وجه خوبی نداشت^{۱۵}، ابن سعد گفته است که وقتی ایوب به حدیث حس استناد کرد، کسی به او خندید.^{۱۶} ابن سعد همچنین نقل می‌کند که علی بن زید - که حسن حدیثی از او نقل کرده بود - از حسن پرسید که این حدیث را از چه کسی نقل می‌کنی، و حسن نام راوی حدیث یعنی علی بن زید را فراموش کرده بود^{۱۷}، زیرا برای حسن انتقال پیام حدیث اهمیت داشت و اصلاً به نظر او نقل لفظ غیر ممکن بود، به همین دلیل عادت داشت که در روایت حدیث مطلبی را کم یا زیاد کند^{۱۸}. او حتی نقل حدیث را بدون ذکر اسناد آن فقط با گفتن "حدیثی حسن" جایز می‌دانست.

حسن درباره علت روایت حدیث، موضع خود را روشن ساخته است، او می‌گوید که اگر میثاق الهی از اهل علم گرفته نشده بود که به پاسخ گویی سؤالات مردم بپردازند، او به بسیاری از سؤالات مردم پاسخ نمی‌داد.^{۱۹} بنابراین حسن به حدیث گویی و وجه محدث بودن علاقه‌ای نداشت و خود را نیز از دل و جان محدث نمی‌دانست، هدف او در بیان حدیث پرتو افکندن بر گذشته غنی و با شکوهی بود تا آن را در برابر وضعیت تاریک و بد زمان خود قرار دهد و از این طریق تنبیه و بیداری پدید آورد.^{۲۰}

ماسینیون ۱۵۹ جمله از حسن درباره پیامبر اسلام (ص) و صحابه او در کتاب سومش آورده است، از این جملات می‌توان استنباط کرد که حسن تقوای پیامبر (ص) و صحابه را زمینه‌ای برای امر به معروف و نقد حاکمان معاصر خود قرار داده بود. ولی وی در نقد حاکمان پرخاشگر نیست و حاکمان را به این دلیل که حاکمند، مورد حمله و نقد قرار نمی‌دهد. وی آنان را نیز چون سایر مردم مخاطب وعظ‌های خود می‌گرداند و حتی به مردم می‌گوید: «عَمَّا لَكُمْ كَأَعْمَالِكُمْ كَمَا تَكُونُونَ يُولِي عَلَيْكُمْ»^{۲۱}

ابن جوزی سخنانی هم از حسن نقل می‌کند که با توجه به مواضع دیگر حسن چندان منطقی به نظر نمی‌رسد و به نظر می‌آید که ابن جوزی می‌خواهد از طریق حسن سندی برای تأیید موضع مثبت خود در برابر حکام به دست دهد.^{۲۲} آنچه از مجموع مواضع‌گیری‌ها و روش و گفتار وی می‌توان استنباط کرد، این است که وی در برابر مسائل سیاسی موضع خنثایی داشته^{۲۳} و این دقیقاً به علت سلوک دینی او بوده است، از جمله در درگیری‌های میان ابن اشعث و خلیفه



هلموت ریتز

حسن را
حتی نمی‌توان
به معنای دقیق کلمه
محدث دانست،
شیوه حدیث گویی او
تقل معنا
بود.

عبدالملک توصیه می‌کند که طرف هیچ کدام را نباید گرفت^{۲۴} همچنین درباره قیام علیه حجاج اظهار نظر می‌کند که نباید با او جنگید، زیرا او عقوبت و مجازات الهی است، با شمشیر نمی‌توان آن را طرد کرد؛^{۲۵} و در جای دیگر می‌گوید که اگر حجاج بلا و آزمایش است، باید صبر کرد تا خدا حکم کند و نیز باید با دعا و توبه و انابه آن را دفع نمود^{۲۶}. مسلماً چنین موضعی مطلوب حکام می‌تواند باشد و بیراه نیست اگر این گزارش را بپذیریم که حجاج به مدرسه‌ای آمد که حسن آنجا درس می‌داد و او را ستود و حسرت خورد از اینکه اشتغالات به او اجازه شرکت در این جلسات را نمی‌دهد. اما البته گزارشهایی هم هست که نشان می‌دهد سخنان حسن گاه حجاج را مأیوس می‌کرد، اگر چه حسن با او آشکارا مخالفت نمی‌کرد، اما حجاج از این که وی در برخی مسائل دینی و اخلاقی حاضر به سازش نبود، از وی خوشدل نبود، از جمله این موارد وقتی است که حسن در برابر بدگویی از علی (ع) عکس‌العمل نشان می‌دهد. وی علی را می‌ستود^{۲۷} و یا آن چنان که نقل شده، وقتی ابن هیبره نزد حسن آمد و گفت که یزید کاری از او خواسته که اگر آن را انجام دهد بر خدا عصیان کرده است و اگر نکند از سخط یزید بن عبدالملک ایمن نیست، حسن وی را از مخالفت با خدا انذار داد.^{۲۸} از بررسی این گونه اخبار و گزارشها روشن می‌گردد که وی را نمی‌توان جزو طرفداران نحله‌های سیاسی موافق یا مخالف آن روزگار دانست و موضعگیرهای او را نیز نمی‌توان یک موضعگیری حزبی و سیاسی تلقی کرد. او همه چیز را از منظر دینی و اخلاقی می‌نگریست، نه منظر سیاسی و مسلماً گرایشی به دسته سیاسی خاصی نداشت.

او در واقع به همه مسائل از زاویه دینی می‌نگریست و از این روست که دینداری این مرد با سیاستمداری جمع نمی‌شود. او در واقع بین دین و سیاست جدایی می‌اندازد و به همین دلیل است که می‌تواند معاویه را گناهکار و فاسد کننده امور امت بداند^{۲۹}، ولی دشمن بنی‌امیه و محارب با آن نباشد. می‌تواند خدمات ابن زیاد را به رسمیت بشناسد و در عین حال اعدام حجرین عدی را تقییح کند و از طرفی از مشارکت در جنبش‌هایی که علیه ظالمان برپا می‌شود، انذار دهد، زیرا داوری او سیاسی نیست بلکه دینی است. او تغییر ملوک را مؤثر در سعادت انسان نمی‌داند، از این رو می‌گوید که خود را مشغول سب ملوک نکنید، توبه کنید^{۳۰} و یا اینکه خداوند وضع مردم را با توبه تغییر می‌دهد نه با شمشیر.^{۳۱}

این نکته مهم را در این جا باید یادآور شد که از نظر حسن، وظیفه انسان در زندگی آماده شدن برای آخرت است. مواعظ حسن برای حاکمان و برادران، مسلمان، بخشی از زندگی او برای آخرتش به حساب می‌آمد. از سوی دیگر، بدبینی او نسبت به دنیا و حزن بی‌پایان او در زندگی^{۳۲} و این که نعمات دنیا را بلایی می‌دانست که در دنیا و آخرت خطری را متوجه انسان می‌سازد و جملاتی مانند این، نشان می‌دهد که وی چندان مایل به دخالت در اموری نبود که برای او به منزله ترجیح دنیای عاجل بر جهان آجل است.^{۳۳}

او به معنای واقعی کلمه واعظ بود و وظیفه او تحول درونی انسانها از طریق وعظ و امر به معروف و نهی از منکر بود. کار او این نبود که با توسل به زور و قدرت بیرونی ایده‌آل‌های اخلاقی دین را که امری درونی است، تحقق بیرونی بخشد و این راز موضع خنثای او در مسائل سیاسی است. او اهل اعمال قدرت و نفوذ سیاسی برای تحقق اهداف دینی نبود. البته به نظر من جمله‌ای هم که نشانه آموزه نظری او درباره کناره‌گیری از سیاست باشد - آن گونه که ماسینیون در کتاب دومش (۱۵۸ - ۱۵۹) می‌گوید - وجود ندارد.

حسن و قدریه

درباره آغاز راه قدریه و منشأ عقاید آنها اتفاق نظر وجود ندارد، راه حلی هم برای بیرون شدن از این ابهام ارائه نشده است. به هر حال ارزش دارد که ما زندگینامه برخی از بزرگان قدریه را که ابن قتیبه در کتابش از آنها نام برده است، مطالعه کنیم.

گفته می‌شود که قدریه ۷ فرقه بودند که برخی از آنها اعمال خوب را به خدا و بد را از خود انسان می‌دانستند، فرقه‌ای هم بودند که آگاهی



خداوند را نسبت به برخی از شرور منکر بودند. این آموزه‌ها که از همان آغاز مخالفینی در میان مسلمانان داشت، معمولاً به تأثیر عوامل بیرون از دین نسبت داده می‌شد. البته ما نباید تحت تأثیر سخنانی که درباره ریشه عقاید قدریه در کتب ملل و نحل اسلامی آمده چندان وقعی بنهیم، زیرا مسلمین معمولاً آموزه‌های بد را به کفار و یا به مسیحیان نسبت می‌دادند؛ مثل ابن عساکر در تاریخ دمشق^{۳۴} معبد بن عبدالله جهنی را اولین کسی می‌داند که درباره قدر سخن گفته و می‌گوید وی این عقیده را از فرد عراقی به نام سوسن که مسیحی بود و بعد مسلمان شد و بعد دوباره مسیحی شد، اخذ کرده است. جیلان دمشقی نیز از معبد جهنی این عقیده را گرفته^{۳۵} و معبد نیز با حسن بصری ارتباط داشته است.

ابن قتیبه در معارف^{۳۶} گفته است که اولین کسی که درباره قدر سخن گفت معبد است و او قبطی بود. در جای دیگر از مسلم بن یسار نقل می‌شود که معبد سخنان مسیحیان را در این باره می‌گفت.^{۳۷}

به هر حال موضع قدریه در نقد موضع تسلیم بی‌چون و چرا در برابر همه امور و نیز پذیرش گناهان به عنوان امری که از آنها گریزی نیست، به گونه‌ای بار سیاسی داشت و به عبارت دیگر این عقیده اعمال حاکمان را نیز نقد می‌کرد و به همین دلیل مواضع آنها حکومت را به چالش با آنها وامی‌داشت. بنی‌امیه مسلماً نمی‌توانستند با آرمان‌های پرهیزکارانه قدریه و موضع اراده آزاد و بر عهده گرفتن تکالیف دینی به عنوان وسیله‌ای برای رستگاری به راحتی کنار بیایند. بدین ترتیب نگاه قدریه، به نقد پادشاهان و حاکمان فاسد بسیار نزدیک بود. به علاوه آنها زندگی و وظایف انسان را بسیار جدی می‌گرفتند و به همین دلیل است که حسن دست کم با آن زندگی زاهدانه به آنها نزدیک شد. مردی که موعظه‌اش این بود که با عمل خوب وقت خود را باید خرید و این دغدغه‌هایش می‌داد که کارهای خوبش را خدا بپذیرد، چنین کسی نمی‌توانست طرفدار آموزه‌های باشد که گناهان را خواست خدا به حساب آورد.

به نظر می‌رسد که قدریه نیز حسن را از خود می‌دانستند. ابن قتیبه نیز می‌گوید که او چیزهایی درباره قدر می‌گفت ولی بعداً از آنها برگشت.^{۳۸} همچنین ایوب نقل می‌کند که با حسن درباره قدر بحث کرده و در این بحث او را از سلطان ترسانده است، آن گاه حسن گفت که دیگر قدری نیست.^{۳۹} همین گزارشها کافی است که مطمئن به قدری بودن او باشیم. با این حال حسن عقایدی دارد که در تعارض با قدری بودن اوست. وقتی می‌گوید که نباید به ستایش و یا ذم کسی توجه کرد چون همه اینها به دست خداست و یا وقتی که او عقیده دارد که رزق قبلاً مقدر شده است.^{۴۰} اینها نشانه‌هایی است بر اینکه موضع حسن موضع یک قدری کامل نیست. مثلاً او در بحثی که با عمرو بن عبید داشت که چرا خدا تقدیر می‌کند و سپس مجازات می‌کند، می‌گوید که خدا مجازات نمی‌کند تا تقدیرش اجرا شود، بلکه مجازات می‌کند برای اینکه به دستورش عمل نشده است، بنابراین او تعارضی میان آنچه خدا تعیین کرده است و اینکه امر و نهی می‌کند، نمی‌دید و اصولاً از فکر کردن در این باره امتناع داشت، زیرا برای او زهد و پرهیزکاری مهم بود. اما ماسینیون در کتاب مصائب حلاج آنجا که درباره مسئله قدر بحث می‌کند، نظر مرا تأیید می‌کند، به علاوه نامه حسن به عبدالملک موضع حسن را کاملاً روشن می‌کند. البته در نسبت این رساله به حسن برخی تردید کرده‌اند، شهرستانی در ملل و نحل^{۴۱} احتمال داده که این کتاب از آن واصل بن عطا باشد، اما نباید به تکذیب شهرستانی چندان وقعی نهاد، زیرا او می‌خواسته تا لکه ننگ قدری بودن را از حسن بزداید. معتزله هم این رساله را به خود نسبت نداده‌اند، آنها راه خود را از حسن جدا کردند و بعدها هم احساس نیاز نمی‌کردند که نظرات خود را با استناد به مراجع قدیمی تأیید کنند. من این متن را عیناً در پایان مقاله آورده‌ام تا خواننده خود بیاندیشد که آیا این عقاید می‌تواند متعلق به شخصیت دینی‌ای باشد که مردم را به زهد و پارسایی فرا می‌خواند یا نه نامه حسن به عبدالملک که در پاسخ به درخواست خلیفه برای روشن شدن مواضع حسن نوشته شده است، شبیه مواعظ او در تفسیر قرآن است که به او نسبت داده‌اند و نیز طنین مواعظی را دارد که از او نقل شده به همین دلیل به احتمال بسیار زیاد نویسنده این رساله، همین واعظ بزرگ یعنی حسن بصری است. به هر حال اگر هم این سخنان از حسن نباشد، این رساله که قدیمی‌ترین رساله قدری است که به دست ما رسیده، بسیار سند با ارزشی در شناخت اولین اعتقادات قدری هاست و همچنین می‌توان از آن استنباط کرد که آغاز قدریه به زمان حسن بصری باز می‌گردد.

خلاصه:

مورخ باید در مطالعه تاریخی به این مسئله توجه داشته باشد که شخصیت‌ها تا چه اندازه می‌توانند در شکل‌گیری عقاید تأثیر داشته باشند. در وضعیت اسلام‌شناسی^{۴۲} معاصر به این موضوع کم پرداخته شده است و شناخت ما از منابع هنوز خیلی ابتدائی‌تر از آن است که بتوانیم شکل‌گیری عقاید را با آن همه پیچیدگیها روشن کنیم. در این میان باید از خطر انتزاع وقایع دوری کنیم و همچنین به یک واقعه وزن بیش از حد ندهیم. به نظر می‌رسد که ماسینیون از این دو خطر چندان پرهیز نکرده است. ما نیز برای آنکه به چنین ورطه‌ای نیفتیم باید خود را به این سؤال محدود کنیم که چه جنبه‌هایی از شخصیت حسن در جهان فکری اسلام ادامه پیدا کرده، بدون اینکه ادعا کنیم که ادامه چنین فکری فقط



لویی ماسینیون

از دیدگاه ماسینیون
حسن فقیه و محدث بود،
برخی مستندات ماسینیون
هم در این باره شدید
در ظاهر تأییدی بر
همین نظر باشد.

منوط به همین یک عامل بوده است، ما نباید منکر تأثیر مسائل دیگر باشیم و در شناخت جریانهای فکری خود را محدود به یک شخصیت یا یک پدیده کنیم.

- موضع حسن در بدبینی به دنیا و خودداری از طول امل^{۴۳} نه تنها در میان صوفیه بلکه در ذهنیت و وجدان عمومی مسلمین باقی مانده است (گرچه یادآور می‌شویم که او تنها عامل نبوده اما شخصیت مهمی در ادامه چنین نگرشی بوده است).

- عقیده حسن مبنی بر زهد و دنیا‌گریزی و ترس از دوزخ نزد علما ادامه چندانی نداشت. پس از او انتظار بهشت و پاداش بیشتر غلبه یافت و همچنین نزد وارثان به حق حسن یعنی صوفیان نیز - که به پیامهای او در زهد و پرهیزکاری گوش فرادادند - توجه به بهشت خدا تبدیل به توجه به خدای بهشت و توجه به کعبه تبدیل به توجه به خدای کعبه شد. البته زهد معتزلی‌ها را نیز می‌توانیم ادامه زهد حسن بدانیم ولی حسن بصری حس و حال دینی خاصی داشت که معتزلیان متکلم چنین حس و حال و شور دینی را نداشتند. به دلیل همین حال دینی است که حسن باز هم به صوفیان نزدیکتر است تا به متکلمین و محدثین.

- روش کف نفس حسن نیز نزد حارث محاسبی ادامه یافت ولی این کف نفس نه فقط در اعمال بیرونی بلکه به عمیق‌ترین احساسهای درونی نیز کشیده شد.

- انجام وظیفه برادری، کمک و ایثار نسبت به مردم که حسن آن را از اعتکاف بیشتر دوست می‌داشت^{۴۴} نه فقط در آثار عرفانی صوفیه بلکه در میان اهل فتوت نیز تداوم داشت. بی‌سبب نیست که اهل اخوت / فتوت در ایثارگری نسبت به برادران دینی که وظیفه مهمی برای آنها محسوب می‌شود، در میان مشایخ خود به الگوی حسن بصری نیز استناد می‌کنند.

- موضع ختثای حسن در مسائل سیاسی و چشم پوشی از زور در امر به معروف و نهی از منکر و رد شمشیر در تغییر بیرونی دادن به اجتماع در معتزلیان اولیه نیز ادامه یافت. معتزلیان قدیم امر به معروف را فرض کفایی می‌دانستند، اما به تدریج این عقیده تغییر کرد و به قدرت‌طلبی برای اجرای احکام بدل گردید.

- عقاید قدری حسن در جریان فکری معتزله دنبال شد، مسلماً غیر از او شخصیت‌های دینی و پرهیزگاری هم بودند که مواضع نزدیک به قدریه داشتند، ولی حسن شخصیت مهمی بود تا جایی که تصور شده که او از واضعان این عقیده بوده است، اما به هر حال، عقاید قدریه از افکار حسن و مانند او فاصله بیشتری گرفت و عناصر کلامی‌تر و نظری‌تری بر آن افزوده شد و از استدلال براساس سنت و حدیث پا فراتر نهاد.

البته باز هم ناچارم یادآور شوم که نباید ادعا کرد که حسن تنها دلیل این جریانات بوده است، اما اگر بگوییم که او سبب ادامه چنین جریانات و افکاری بوده سخن و نادرستی نگفته‌ایم.



لویی ماسینیون

منابع و مأخذ

- آداب الحسن البصری و زهده و مواظبه، ابن جوزی، تحقیق سلیمان الحراش، دارالصدیق، بیروت ۱۴۲۶/۲۰۰۵ م
- کتاب الطبقات الکبیر، ابن سعد، تحقیق علی محمد عمر، مکتبه الخانجی، قاهره ۱۴۲۱/۲۰۰۱ م
- تاریخ مدینه دمشق، ابن عساکر، تحقیق علی شیری، دارالفکر، بیروت ۱۴۲۱/۲۰۰۰ م
- معارف، ابن قتیبه، تحقیق ثروت عکاشه، دارالکتب، بی‌جا ۱۹۶۰ م
- حلیة الاولیاء، ابونعیم اصفهانی، دارالکتب العربی، بیروت ۱۹۶۷ م
- الملل و النحل، شهرستانی، تخریج محمد بن فتح‌الله بدران، منشورات الرضی، قم ۱۳۶۴ ش

پی‌نوشت‌ها

1. Essai sur les origines du Lexique technique de la Mystique musulmane.
2. Recueil de texts inedits concernant l'histoire de la mystique en pays d' Istam. Paris, 1929.
۳. برای ترجمه فارسی این نام بنگرید: اکبرثبوت، حسن بصری گنجینه دار علم و عرفان، انتشارات حقیقت، تهران ۱۳۷۸ (صص ۴۱۹، ۴۳۸).
۴. «یجب علی المسلم لاهل ملته اربعة اشیا: معونة محسنهم، اجابة داعیهم، استغفار لمذنبهم، الدعوة الی الحق لمذبرهم.» آداب

- الحسن بصرى و زهده و مواظله، ص ٤٦.
٥. «ان لك من خليلك نصيبا فتخير الاخوان و الاصحاب و جانب الامر الذى يعاب» آداب الحسن بصرى و زهده و مواظله، ص ٤٦.
٦. در نقد اين مطلب رجوع كنيد به: اكبر ثبوت، حسن بصرى گنجينه دار علم و عرفان، صص ٢٢٥-٢٢٧. م.
٧. «ان العبد لا يزال بخير ما كان له واعظ من نفسه و كانت المحاسبة من همه» حلية الأولياء، ج ١٠، ص ١٤٦.
٨. الطبقات الكبير، ج ٩، ص ١٥٨؛ ١٦٣.
٩. **Bergstraesser**.
١٠. همان، ج ٩، ص ١٦٣.
١١. حلية الأولياء، ج ١٠، ص ١٤٧.
١٢. در نقد اين مطلب رك: اكبر ثبوت، حسن بصرى گنجينه دار علم و عرفان، صص ٩٥-١٠٣. م.
١٣. «الفيقه الورع الزاهد الذى لا يهيم من فوفه و لا يسخر بمن هو اسفل منه و لا يخذ على علم الله حطاما» الطبقات الكبير، ج ٩، ص ١٧٧.
١٤. «كان الحسن يحد ثنا الحديث فيزيد فى الحديث و ينقص منه ولكن المعنى واحد.» الطبقات الكبير، ج ٥٩، ص ١٥٩.
١٥. در دفاع از محدث بودن حسن بصرى رك: اكبر ثبوت، حسن بصرى، گنجينه دار علم و عرفان، ص ٨٧ به بعد. م.
١٦. الطبقات الكبير، ج ٩، ص ١٦٦.
١٧. همان.
١٨. همان.
١٩. «لولا الميثاق الذى اخذه الله على اهل العلم ما حدثتكم بكثير مما تسألون عنه.» الطبقات الكبير، ج ٩، ص ١٥٨.
٢٠. در ذكر اصحاب صفه و خصايس آنها از حسن بصرى. رك: حلية الأولياء، ج ١٠، ص ١٥٠.
٢١. آداب الحسن البصرى و زهده و مواظله، ص ١١٧.
٢٢. درباره اين گونه روايات رك: همان، صص ١١٧-١١٨.
٢٣. در نقد اين مطالب رك: اكبر ثبوت، حسن بصرى گنجينه دار علم و عرفان، صص ١٥٩-١٨٢.
٢٤. الطبقات الكبير، ج ٩، ص ١٦٥. براى اطلاع از نقد اين مطالب رك: اكبر ثبوت، حسن بصرى گنجينه دار علم و عرفان، صص ٤١١-٤١٨. م.
٢٥. الطبقات الكبير، ج ٩، ص ١٦٥.
٢٦. «ان جور الملوك نعمة من نعم الله تعالى و نعم الله لا تلاقى بالسيوف و انما تنقى و تستدفع بالدعا و التوبة و الابانة و الاقلاع عن الذنوب» آداب الحسن البصرى و زهده و مواظله، ص ١١٦.
٢٧. همان، ص ١٠٩.
٢٨. حلية الأئمة، ج ١٠، ص ١٤٩؛ آداب الحسن البصرى و زهده و مواظله ص ١٠٧.
٢٩. آداب الحسن البصرى و زهده و مواظله، ص ٦٣.
٣٠. «فلا تشغلوا قلوبكم بسب الملوك ولكن توبوا الى اعطفهم» آداب الحسن البصرى و زهده و مواظله، ص ١١٧؛ در نقد اين مطالب، رك: اكبر ثبوت، حسن بصرى گنجينه دار علم و عرفان، ص ١٦٢.
٣١. «ان الله انما يغير بالتوبة و لا يغير بالسيوف» الطبقات الكبير، ج ٩، ص ١٧٢.
٣٢. حلية الأولياء، ج ١٠، ص ١٣١-١٣٤؛ آداب الحسن البصرى و زهده و مواظله، ص ٦٠.
٣٣. «لقد رايت اقواما اثروا عاجلتهم على اجلتهم، و دنيا هم على آخرتهم فافتضحوا، و ذلوا، و هلكوا، و عوقبوا بموت القلوب» آداب الحسن البصرى و زهده و مواظله، ص ٧٢.
٣٤. تاريخ مدينه دمشق، ص ٣٢٠.
٣٥. همان، ج ٥٩، ص ٣١٩.
٣٦. همان، ص ٤٤٨.
٣٧. همان، ج ٥٩، ص ٣٢٢.
٣٨. معارف، ص ٤٤١.
٣٩. الطبقات الكبير، ج ٩، ص ١٦٧.
٤٠. «ابن آدم انك لست سابق اجلك و لا مغلوب على رزقك و لا بمرزوق ما ليس لك» آداب الحسن البصرى و زهده و مواظله، ص ٥٧.
٤١. اللؤلؤ و النحل، ج ١، ص ٥١.
٤٢. زمان نگارش مقاله ١٩٣٣ ميلادى است.
٤٣. «جعل البقاء فيها الى فناء سرورها مشوب بالحنن... فاحذرنا فان امانها كاذبة و ان آمالها باطلة عيشها نكد و صفوها كدر و انت منها على خطر اما... نعمة زائلة و اما بلية نازلة و اما مصيبة موجعة.» حلية الأولياء، ج ١٠، ص ١٣٦.
- ٤٤- «فضاء حاجة اخ مسلم احب الى من اعتكاف شهر» آداب الحسن البصرى و زهده و مواظله، ص ٣٦.